

خود بدرگاه سلطان سنجر برد و این حکایت در خدمت سلطان بازگشت. سلطان او را مراعات فرمود و گفت در ایام پدر ما ملکشاه اوچه کار کردی گفتند دیگر بود. فرمود که مواجب او چند بود. تقریر کردند. پس فرمود که همان شغل برقرار بروی نفویض فرمودند و مواجب او بیکی بدو کرده شد. آنگاه مظفریاران را گفت این همه اقبال که می‌بینید همه نتیجه این بیت است که گفتم:

کسی کو مهیا بود دولتی را اگر او نجوید بجویدش دولت
این آن دولت است که ما آن را نطلبیدیم اما او ما را طلبید. و کار او در نوبت سلطان بزرگ شد و بغايت رسید.

صرف زبان خودی

رجوع فرمائید به صفحه مقابل

مرحوم شیخ علی فقیهی خوری از علماء و مجتهدین طراز اول ولایت جندق و بیانک سالها در مدرسه عالی سپهسالار در طهران تحصیل کرده بود ، و نیز در تدریس و تعلیم سابقه بسیار و مهارت داشت . در سال ۱۳۰۵ شمسی که من بنده حبیب یقمانی نخستین دبستان را در قصبه (شهرک) خور تأسیس کردم ، او را و پدرم را به آموزگاری برگزیدم . در سال‌های بعد که مقیم طهران شدم از وی درخواستم که در مقابل پاداشی ناچیز صرف و نحو زبان خودی را بنویسد .

زبان خوری نمونه کامل و تمام زبان پهلوی ساسانی است و بسیاری از اصطلاحات و لغات اصیل عصر ساسانی را در این زبان می‌توان یافته و برگزید . تصور می‌کنم اگر کارنامه اردشیر باکان را برای مردم آن ناحیه بخواهند معانی و معناهی آن را به آسانی دریابند . باری ، در ضمن جست و جوی نامه‌ها و نوشته‌های دور ریختنی به اوراقی برخوردم که مرحوم شیخ علی فقیهی خوری در صرف زبان خوری نوشته و فرستاده است . درینم آمد که از میان برود و چون خود آن مرحوم بعضی از کلمات را مشکول و معرب نوشته سزاوارتر دیدم که عیناً گراور شود .

مسلم است که این چند صفحه محققان وزبان شناسان را سیر نخواهد کرد ، ولی کلیدی و چراغی کم نور در تحقیق و راهنمایی خواهد بود .
مرحوم شیخ علی فقیهی سی و چند سال پیش از جهان رفت . رحمة الله عليه .

بحسب المدارس الـ ٣ المدرسة العائشة والسترة والمردة على حجرة الالطبخ في المدرسة
 (علم) زنونين (دانستن) از ماشی شتر صیغه دارد (بروزنیت) دانست معرفه آن
 سکر و موقنیت یکسانند (بروزنیتون) والستند مذکور و موقنیت تکثیره (جمع یکسانند
 (بروزنیت) دانستی پفر و امر ندارد موقنیت یکسانند (بروزنیتون) والسته دارند و موقنیت
 تکثیره (جمع یکسانند) (بروزنیم) والسته عکل و عده در برز و زنون (دانستیم شکم) اینها
 مضاف به شتر صیغه دارد مذکوره است و زنون تکثیره (جمع یکسانند) (بروزنون) میدند
 (بروزنند) میدانند (بروزنیت) میلنت (بروزنیله) میدانند (بروزنی) میدانم آنها
 اینها لدو سیفه دارد (زوغل) دانا (روزاندات) دانایان اهم مفترع در صیغه طرد
 (زوغمیت) دانسته شده، او نیکه (زن) دانسته شده کانه ای شخون، خود را امر حاشیه
 (زوگزون)، پدان مفترع مذکور موقنیت یکسانند (بروزنیله) بدانند تکثیره (جمع یکسانند) امن
 غائب (بروزنیت) بدانند (بروزنند) بدانند شکم (بروزنام) بدانم بیکنایم بدانند
 (پل) شتر صیغه دارد (بروزنون) ندانند (بروزنند) ندانند (بروزنوت) ندان (بروزنون)
 ندانند (بروزنون) ندانند (بروزنیت) ندانق (بروزنیتون) ندانستیل (بروزنون)
 ندان (بروزنون) ندانستیم نقی شتر صیغه دارد (بروزنون) نمیدانند (بروزنون) ندانند
 نمیدانند (بروزنون) نمیدان (بروزنید) نمیدانند (بروزنون) نیدانم (بروزنون)
 نمیدانم است ندانم شتر صیغه دارد (ایا برازونیت) ایا برازند (ایا برازند) ندانند

(دانستن)	Zuneion	(دانست)	Bezuneé
(دانستند)	Bezuneion	(دانستی)	Bezuneiate
(دانستید)	Beznuejatun	(دانستم)	Bzuneiam

Aya Dezunide	(آیامی‌دانید)	Aya dezuni	(آیامی‌دانی)
Aya Dezunime	(آیامی‌دانیم)	Aya Dezunam	(آیامی‌دانم)

نهی بِنَاهِمْ نیاید (بنایند) نیایند (بنایت) نیائی (بنایند) نیائند (بنایم)
 نیام (بناینم) نیام بِحَمْدِ (بنادعی) نیامد (بنادیا) نیامدند (بنادوی)
 نایمی (بنایند) نایم (بنادیم) نیام (بنادیم) نیام لَفْقَ (لطفی)
 نیاید (بنایند) نیایند (بنایت) نیایت (بنایند) نیاید (بنایتم)
 نیایم (بناینم) نیایم اسْتَفْهَمَ (ایافت) (ایانتایند) ایانتایت ایانتایند
 ایانتایم ایانتاینم مسد دیک و حرف شده شیخن فون علاوه صدر هست پس در حرف
 مانند شیخ و های بعنی رفاقت فعل این (شیخ) رفت (نشاد) رشد (نشانی)
 شیخ (بنایند) رشد (بنایتم) رخت (بنایم) رختم مضارعه (وشو) برو
 (بنایند) بروه (بنیشیخ) بروی (بنیشید) بروم (بروم) (دوشیم) بروم
 خواهد شد زبان خودی مانند زبان پارسی بمعنی خاص معجزه از زبان کوچک کرد خواهد شد به جاگز این
 کردند (بنیشیخ) دشکند دشیخی دشنهند دشام دشترایم دشترایم (منی) در زبان پارسی علامت منع است
 بر قدری بر قدر رفاقت رفته شد که سه دیا و مصلیم (منی) در زبان پارسی علامت منع است
 با وجود این همچنان از زمان عانی رسیده همچنان دال (دی) در زبان خواری علامه مفهوم با وجود
 این خوازه از کشیده به انحراف (بنیان) برو (بنیاند) بروم امرخاشب (بنیشو)
 بروه (بنایند) بروه (بنایشیخ) در حق از مرغ و قرقره و جم از غذاب در ماده و صدر رشید دلخیظ
 و کلاته های استخوان کوچک و دلخیظ بزرگ می سویم (بنیشم) بروم حرف تاکید در زبان
 خودی (دیگو) است برسانی دلخیظ و دلخیظ از حضرا تغیر در هد و معنی آن تغیر نکند چاکر
 کریش (دیگو) (بنیشیخ) با مرور وید اما صیغه های دیگر که (دیگو)

(نیاید)

(نیایئی)

(نیایم)

Bénaiay

Bénai

Benaiame

(نیایند)

(نیایئند)

(نیایم)

Bénayande

Bénayade

Benaime

بیان دراید تغیر نموده باشد (دیگر نیشو) باید بود (دیگر نیشند) باید بود (دیگر نیشم)
 باید بود (دیگر نیشند) باید بود و کاه چشم خود را در جمله برشل دراید جون لفظ (ذن)
 بعنی (زود) چنانکه گویند (ذنی بشاد ذخیره هو) زود برو وزود بیا آغاز
 صفتی اینها اشده و کاه باشد حرف تاکید و حرف تعلیل از این برای صفت دارایه های کوئند
 (دیگر ذخیره شنی را دیگر ذهنی پیشان) باید زود بروی و باید زود بیانی و همه صفتی
 چنین بهتر آسم مائل شنیده اند زده است شبیند گویی شبید و صحیح است زدن کار
 اسماً منقول شنیده رفته شد شبکوی رفته کار چنین گویند که ضرایب شنی یک کلمه بازو
 این چاکره را از شبینه نمیگویند و که بازو را شبید یا گویند نفعی (بنیشو) زرد
ایشند زورند (بنیشند) زوردی (بنیشند) زورد (بنیشم) زورم (بنیشم) زورم
 حرف تاکید بر سر فعل دراید (دیگر بنیشو) دیگر یکشند دیگر فتحی دیگر یکشند دیگر نیشم دیگر
 نیشند جمده یکشند نزدیکی از اینها، رفته شبینی یا شباهی بنیشانم یا بنیشانم نیز فیض
 نیشند یکشند یکشند تعیش نیشیم استفهام ایا بیشوا یا بیشند ایاد شنی
 ایاد شنید ایاد شنیم ایاد شنیم کاه باشد که در مجدد چنین گویند تعیشی نیز نزدیکی ایاد شنی
 نیز فتحی نیشیم نیز فتحی
 در مجدد چنین گویند یا یکیشیه نزدیکی یکیشیاند نزدیکی یکیشیاند نزدیکی ای نزدیکی
 یکیشیاند نزدیکی ای نزدیکی ای نزدیکی ای نزدیکی ای نزدیکی ای نزدیکی ای نزدیکی
 زدن زدن و آمد
 زدن (بدایش زدی (بدایمتوون) زدید (بدایم) زدم (بدایمتوت)
 زدم آمک بعنی دادن (هد) بر سر فعل در این جهاتی باشد پهلو فراهمی و گوئی (لههای)

Deguebechu	Degue Béchande
(باید بروند)	(باید بروم)
Degue Béchime	Degue Bécham
(باید بروند)	(باید بروم)
Zi Becka	Zi
(باید بروند)	(زود بیا)
	Zi Beue

(هذا يُؤذن) دادم (هذا يُؤذن) دادم (هذا يُؤذن) دادم (هذا يُؤذن)
دارم مفارع يعني زدن (وزن) مغير نون (وزن) مغير نون (وزن) مغير نون
مزد عاشر مزد عاشر را يکسان گویند بقطر سه مسوم مزد (وزن) مغير نون (وزن) مغير نون
يکسان (وزن) مغير نون اسم فاعل (وزن) زنده (وزن) زنده (وزن)
مفهول (وزن) زر شده را يکون زر شده کان امر حاضر (وزن) زن (وزن)
(وزن) زن (وزن) بزن (وزن) بزن تغییره و تغییر عناصیر یکسان گویند
دو زنده غیر معلوم هستند (وزن) زن (وزن) زن (وزن) تغیير (وزن) تغیير
(وزن) زن (وزن) تغیير (وزن) تغیير (وزن) زن (وزن) تغیير (وزن) تغیير
سیدم (هذا يُؤذن)
(هذا يُؤذن) سیدم (هذا يُؤذن) سیدم (هذا يُؤذن) سیدم (هذا يُؤذن) سیدم (هذا يُؤذن)
جزء (وزن) (هذا يُؤذن) مادم کفت فعل تقبل جمع (وزن) همکرن (وزن) همکرن (وزن)
قا خر هم زبان خودی حروف معلم نهاده زنده زبان پارسی که زن همان نهاده اخراجی و سایه زبان
خری جمعی میباشد اخراجی با خواصی شیوه فعل کاف (الریسم) براستن را که ال رسی
برخاست ال رسید آلو رسید
آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید
آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید آلو رسید

(دادند)	Hedaivne	(داد)	Hedayate
(دادید)	Hèdayatvn	دادم	Hèdayame
(دادیم)	Hebayamun	(میزند)	Dédai
(میزند)			Dédaande

{در ذمی خیزد}

Arnaluci
Arnaylauci

برخاستگان
در نخسته

Aiuciagun
Arnalucliah

حضران نامی چن کویند آرچی آرچیون مصادر آرچی تا امن امها ضر آرچی
 (آرچ) که در مصدر میت بر فعل در ایرانی نکو مصادر و مستلزم کد (آرچ) و (هچ) در دوران ایرانی
 آرچیتی ایچیز نافع برو منی چیزته مفعول بهر دو معنی چیزه (چیگن) جیده آرچ
 ربعنی برخود کشش و خیر ای امصدر آرچیت (آن) بر فعل باخی هم در ایرانی چنین کویند آرچی
 سمعی پرچیزند کشش ای مصادر آرچیت ای خوبناک که کشت و این خود رفکه در مصدر نبوده
 در فعل در ای زده هر کاه حرف نهی که (نه) باشد و صاف نهی کد (نه) میباشد زمان خوری
 بر فعل داخل شوزاین خود فکر (یه) و (هچ) و (آرچ) باشدند بر حرف نهی که (نه)
 باشد و حرف نهی که (نه) باشدند هم شود میشیں افتته چن که کویند (هشکلا) یعنی کشند که
 نهی است (هو) مقدمه شد و بر (نه) و چوت (هشکلا) یعنی تهیکند (هو) مقدمه شد است
 بر (نه) که حرف نهی است و چون (آرچیتی) یعنی تهیانند نهی است (آرچ) مقدمه آرچ
 بر (نه) که حرف نهی است و (آرچیتی) یعنی تهیخواند (ار) مقدمه است بر حرف
 نهی که (نه) باشد اما حرف تاکید مانند (دیگر) و حرف تو پیش روی مت بنده
 (دیگری) یا (دیگری) که بر فعل در ایرانی پوچش مقدمه شود چنان که کویند (دیگر) هم ای چیزی
 باید هر کا پیشند (دیگر) حرف تاکید است مقدمه شد و بر (ای) که داخل فعل امر غایب شده است
 (دیگر) خواهد ای چیزی باید ناز نجواند (دیگر) حرف تاکید است مقدمه شد و بر (دار) که
 داخل فعل امر غایب است (دیگر) خواست هشکلا باید نز برو و بکرد (دیگر) مقدمه است بر (هو)

(کار کردن)

Artchen

Kardon

Ardetcheni

(کار کرد)

Attcheiu

Hekarday

Artcheie

که ب فعل امر خالب دراده است (د گون ز خاڑ او فیخن) باستی نمازش را میگذراند
 (د گوئ) که عرف درست هست مقدم است برو (آز) که با فعل امر مناسب است (گوئ زکه
 و خمسه همینها) باستی زکوه و خمسه را میدارد جدا ندارد (گوئ مقدم است بر (چو)
 که با فعل امر شده است و اصل مصدرا یعنی افعال (چوچن) است و (فاندن) است و
 (گوچن) است و (داخت) (ب) (درجه) و (ار) جزو حروف صدرینیت محل
 بزرگان خودی این بحث که در اخراجان نون ماقبل ضمیر بوده ماشد بسی در زبان
 خودی از کاه فوی ما قبل مضمون که از اخراج صدری برداشته شده بیشتر باشند مثلاً
 (چوچن) که بعین پیش از دشاده کردن است و بمعنی حق نزدیک و بمعنی تعداد زدن در رایخ میباشد
 مشترک است که میگویند (کیو ز چوچن) پیش از (کیو ز چوچن) فی زدن (خادر چوچن) قرار
 زدن و (چوچن) و (چوچن) دهشتر که تصرف یا چاره عرف باشند و نزدیکی بازند و میتوانند که
 یکی حرف از صدر را باشند و آنرا اندیشه کنند و زبان پاره‌یی میگویند (رکاتن) مصباح الشکر خضر
 از صدر بایقیه باشند که سیخ (میورود) باشد (ری) باقی اندیف و لست افتاده و اینها
 همراه بحال خود معلوم گردیده اند شاهزاده تعالی (قلم ۱۲ - ابان ماه - ۹۷۰ هجری قمری)

(آیا می‌جیند)

(چبده است)

Ardetcheni ?

Tcheyagen - Tehiah

(بایستی نمازش را میخواند)

Deguvi Némaz , Arfini

(بایستی زکوه و خمسه را میداد) Degvi Zakate va Kthomse Hida